

جنگال در سیرک

نوشته : ایستر آلباردا
نقاشی از : ج. گانی



ترجمه شجاع

جنگال در سیرک

نوشتہ : ایسٹر آلباردا
نقاشی از : ج . سماتی
ترجمہ از : شجاع
گمراہ اور از : افست گراف
چاپ از : چاپ صفا
تعداد : پانچویں نسخہ

حق چاپ محفوظ و مخصوص

انتشارات کوروش می باشد

1504



انتشارات کوثر

ثلاثة وأربعون معاً ثلثين THREE



جنگال در سیرك

سیرك در چمن بزرگی در داخل شهر چادر زده بود .

بچه‌ها از اینکه سیرك به شهرشان آمده بسیار خوشحال بودند .

یکی از حیواناتی که در این سیرك نمایش می‌داد « فک » بود . فک در آب بسیار سریع حرکت می‌کند و خیلی چابک و زرنگ است ، اما در روی زمین به سختی راه می‌رود . باین حال فک در سیرك نمایش‌های جالبی می‌داد . او جست و خیز کنان روی صحنه می‌آمد و به زحمت از سکوئی که در وسط صحنه بود بالا می‌رفت و سپس با چابکی روی بالهایش راست می‌ایستاد . شخصی چند توپ بزرگ و کوچک را یکی یکی به سوی او پرتاب می‌کرد و فک هر يك از توپ‌ها را مدتی روی دماغش نگه‌می‌داشت و سپس آنها را در طرف چپش روی زمین می‌انداخت . وقتی توپ چهارم را روی دماغش نگه‌داشته بود دماغش را باز می‌کرد و منتظر می‌ماند . این دفعه دیگر توپی به طرف او نمی‌آمد . چیزی که این بار به سوی او می‌انداختند يك ماهی بود . در يك چشم‌به‌مزدن فک توپ قرمز و نارنجی رنگ را از روی دماغش به زمین می‌انداخت و ماهی را از هوا می‌گرفت و فوراً قورت می‌داد .

ماهی جایزه‌ای بود که برای تشکر از فک به او می‌دادند همانطور که وقتی بچه‌ها شیطانی نمی‌کنند مادران‌شان به آنها آب نبات یا چیزهای دیگر جایزه می‌دهند .

تعداد کسانی که در سیرك کار می‌کنند خیلی زیاد است و بی‌شك دلقك‌ها از همه آنها دوست



داشتنی تر هستند . آنها جست و خیز کنان به روی صحنه می آیند و با حرکاتشان همه بچه ها را به خنده می اندازند . کفش های آنها بسیار دراز و مثل نان سنگک است و معلوم نیست که چطوری روی این کفش ها می ایستند .

اسم دلقك لاغر «پیچیو» و اسم دلقك چاق «پاچیاست» .

دلقك چاق می گوید :

پیچیو بیا اینجا ، می خواهم يك گل قشنگ به تو بدهم .

دلقك لاغر می خواهد به طرف پاچیا برود اما تلوتلو می خورد ، دماغ بزرگش محکم باتیر

چوبی تصادف می کند و پیش پای دلقك چاق که خیلی عصبانی شده به زمین می افتد .

پیچیوی عزیز چه کار می کنی ، چرا همیشه روی زمین می افتی ؟

سعی کن روی پاهایت بایستی .

دلقك لاغر در حالیکه دستش را در هوا دراز کرده تا چیزی را بگیرد و بلند شود می گوید:

سعی می کنم ، بایستم !

در این هنگام دلقك چاق مشت محکمی به سر دلقك لاغر می کوبد و کلاه دلقك لاغر مثل

آکوردئون تا می خورد . ناگهان پای دلقك چاق سر می خورد و او هم روی زمین می افتد .

دلقك چاق که دلقك لاغر را مسخره می کرد به سزای عملش می رسد .



اسم این سگ‌ها «تیتو» و «تیتاست» و این توله سگ‌ها هم سه تا از بچه‌های آنها هستند.

تیتویك كاله آبی بسیار قشنگ دارد. تیتا كاله خیلی کوچکی دارد که از روبانهای فرزند درست شده.

بچه‌ها سیرك را خیلی دوست دارند زیرا می‌دانند که در سیرك قسمت عمده نمایش به عهده دلقك‌ها و نه سگ کوچولای آنها گذاشته شده. این نه سگ کوچولو بچه‌هان تیتا و تیتو هستند. تینو و تیتا در پشت صحنه کنار سه تا از بچه‌هایشان نشسته‌اند. تینو می‌پرسد «بقیه بچه‌هایمان کجا هستند؟» تیتا با نگرانی به او نگاه می‌کند و می‌گوید:

نمی‌دانم آنها کجا رفته‌اند، من برای پیدا کردنشان همه‌جا را جستجو کرده‌ام، حالا چطور می‌توانیم نمایش را اجرا کنیم؟

بچه‌ها منتظر ما هستند، اما ما نمی‌توانیم با سه توله سگ بازی فوتبال را نمایش بدهیم و آنها را سرگرم کنیم.

حالا ببینیم چه کار می‌توانیم بکنیم: اگر دو تا از توله‌ها را دروازه بان کنیم و یکی دیگر را

چه حماقتی؛ ممکن نیست با دو دروازه بان و يك بازیکن فوتبال بازی کرد.
تیتا با عصبانیت گفت:

می توان يك دروازه بان و دو بازیکن گذاشت .

تینو آهی کشید و گفت

من حرفی ندارم بیای پس زود باش برویم روی صحنه . ما نمی توانیم بچه ها را بیش از این منتظر بگذاریم .

تینو جان ، تو به بچه ها چه خواهی گفت ؟

من به آنها می گویم که شش تا از توله های من حرف نشنو هستند و من امروز از دست آنها بسیار غمگین و ناراحتم .

اما ناگهان در میان فریادهای شادی بچه ها شش توله سگ زیبا در حالیکه پارس می کردند جست و خیز کنان به روی صحنه آمدند .

تینو و تینا که هنوز در پشت صحنه بودند با دیدن توله هایشان نفس راحتی کشیدند .

می بینی تینو جان، شاید بچه های ما حرف شنو نباشند اما آنها خیلی مهربان هستند .

بله ، همین طور است ، الان اینها بچه های خوبی به نظر می آیند اما اگر «گروس تومات»

دلقات به جستجوی آنها نرفته بود موقع نمایش روی صحنه حاضر نمی شدند . از این گذشته هیچ

کس نمی داند که آنها کجا رفته بودند ! شاید آنها در شهر گم شده بودند .



بله ، همین طور است . شهر خیلی بزرگ است و این‌ها خیلی کوچکنند.

گروس تومات با صدای کلفتش توله سگ‌ها را معرفی می‌کند:

خانم‌ها و آقایان ، اینها بچه‌های تینا و تینو هستند . اینها بسیار باهوش و زرنگند .

توجه ، توجه اکنون این سگ‌های کوچولو برای شما بهترین بازی فوتبال را نمایش می‌دهند .

در ضمن پدر آنها مربی و مادر آنها داور بازی است .

تینو و تینا در پشت پرده فریاد زدند : باید عجله کنیم ، زود برویم روی صحنه . . . چه

سعادت‌ی که باز هم با بچه‌هایمان نمایش می‌دهیم ! »

صاحب سیرك سه بچه دارد ؟ دو دختر و يك پسر كوچك . اسم دختر بزرگتر الیان است .

او بندباز است و در ضمن خیلی خوب می‌رقصد . اکنون الیان خودش را برای رقص آماده می‌کند .

او يك پیراهن آبی آستین بلند و يك دامن گشاد قرمز رنگ پوشیده است . الیان دختر كوچك

و قشنگی است که موهای طلایی دارد ، آری موهای او به رنگ نور آفتاب است اما برای رقص

الیان يك کلاه گیس مشکی به سر می‌گذارد . الیان يك دایره زنگی به دست راست می‌گیرد و

هماهنگ با نوای موسیقی که از دور به گوش می‌رسد دایره زنگی‌اش را به صدا در می‌آورد و

نرم و سبک به رقص می‌پردازد . چشمان الیان به دور دست می‌نگرد گوئی در جایی دور از سیرك ،



دردشتی بزرگ، در میان کاروانی است که او را با خود به شهرهای شگفت‌انگیز خواهد برد.

تینای کوچک کنار آتش نشسته بود و بانگاهی تحسین‌آمیز الیان را تماشا می‌کرد. او رقص

الیان را بسیار دوست داشت و چشم از او بر نمی‌داشت.

وقتی رقص الیان تمام شد، دوان دوان به پشت صحنه رفت کلاه‌گیس را برداشت و لباسش را عوض

کرد تا خودش را برای نمایش بزرگ سیرک آماده کند.

در مدتی که تینا مشغول رقص بود در روی صحنه چه می‌گذشت؟

تماشاچیان نگاه می‌کردند، می‌خندیدند و خوشحال بودند. دلقک‌ها در روی صحنه جست و

خیز می‌کردند و نمایش می‌دادند. بعد از آنها نوبت رام‌کننده فک‌های «ماژینوماژون» بود. این

دلقک بهترین رام‌کننده فک‌ها بود. او حتی وحشی‌ترین فک‌ها را نیز رام می‌کرد.

اکنون «ماژینوماژون» با کوچکترین فک سیرک نمایش می‌داد. این فک کارهای عجیبی بلد

بود. او از یک طناب پائین می‌آمد و در حالیکه یک توپ بزرگ را روی دماغش نگهداشته بود

دور صحنه راه می‌رفت. او به آهنگ موسیقی خودش را حرکت می‌داد و بامیمون کوچولو

«چیکولیتو» کشتی می‌گرفت.

چیکولینو می‌خواست خواندن یاد بگیرد و چهارچشمی به کتاب الیان نگاه می‌کرد. او چیزی

از کتاب نمی‌فهمید و مرتب سرش را می‌خاراند.



دلقك به چيكو لينو گفت :

كسى كه مى خواهد خواندن بياموزد نبايد كتاب را برعكس در دست بگيرد .

«ماژينو ماژون» به نيمراه «چيكو لينو» وفك جست و خيز كنان از صحنه خارج مى شوند .

چند لحظه بعد طبل ها به صدا درمى آيند و اليان مثل پروانه نرم و سبك درميان فرياد هاى شادى تماشاگران وارد صحنه مى شود . او لباس آبي رنگ پوشيده و كفش هاى مخمل به پا دارد و موهاى بلندش روى شانه هايش موج مى زند .

دلقك ها كه اليان را بسيار دوست داشتند به دنبال او روى صحنه مى آيند تا بانگاههايشان او را تشويق كنند زيرا او مى خواهد نمايش سختى را اجرا كند . اکنون اليان كاملاً آماده است . او روى طناب تاب مى خورد و خودش را در هوا رها مى كند . او مى خواهد طناب ديگرى را كه خيلى دورتر قرار دارد بگيرد . تماشاچيان نفس در سينه ها حبس كرده اند و در سكوت كامل به هوا نگاه مى كنند . دلقك ها مى خندند اما آنها كاملاً مواظب هستند تا اگر اليان بيافتد او را بگيرند .

طبل ها مى غرند اليان از يك طناب ديگر مى پرد . حالا بايد طنابى را بگيرد و روى آن سر بخورد و به زمين بيايد . آيا موفق مى شود ؟ تماشاچيان با وحشت او را نگاه مى كنند . اليان با يك پرش ترسناك طناب را مى گيرد ، سر مى خورد و در حاليكه مى خندد پا به زمين مى گذارد . فرياد هاى كر كننده تماشاگران به هوا مى رود .



از سری داستانهای لاله آنچه منتشر شده است

- ۱ کلاه قرمزی و سه دختر کوچولو
- ۲ کاترین در مزرعه
- ۳ زازا عروسک کوچولو
- ۴ فرار بچه شیرها
- ۵ جنجال در سیرک
- ۶ وحشت در جنگل
- ۷ داستان جنگل
- ۸ خطر در جنگل



انتشارات کورش

شاه آباد کوچه ممتاز تلفن ۳۱۹۳۲۲

۱۰۰ ریال